

نقش منع تدوین حدیث در پیدایش فرقه‌های اسلامی

محمد ایزدی تبار*

چکیده

از میان عوامل گوناگون تأثیرگذار در پیدایش فرقه‌های مذهبی، عاملی که به سهم خود تأثیر چشمگیری در این راستا ایفا کرده است، منع تدوین سنت نبوی است. در این نوشتار برآنیم تلاش دستگاه خلافت در صدر اسلام را در جهت منع تدوین حدیث و انگیزه‌های حاکمان وقت از این امر را بررسی کرده، به طور مختصر آثار زیانباری را که این مسئله در جامعه اسلامی به بار آورد، مطرح کنیم.

یکی از این آثار، مطرح شدن افراد یهودی الاصل همچون کعب الاحبار و وهب بن منبه در جامعه اسلامی و تصاحب کرسی بیان معارف و تفسیر قرآن از ناحیه آنان بود. چرا که به دنبال منع تدوین حدیث و ایجاد محدودیت‌هایی در نقل حدیث برای صحابی بزرگوارى همچون ابوذر، ابن مسعود و امثال اینان، توجه خلفا به افرادی همچون کعب و وهب بن منبه جلب شده، زمینه برای تحریف تفسیر آیات قرآن توسط آنان فراهم شد. بعدها در اواخر سده اول که منع تدوین حدیث برداشته شد، سیل روایات که بسیاری از آنها از اصل و اساسی هم برخوردار نبودند، با انگیزه‌های گوناگون روانه جامعه اسلامی شد و در کتاب‌ها ثبت گردید؛ به گونه‌ای که هر کس عقیده‌ای مطرح می‌کرد یا فرقه‌ای می‌ساخت، می‌توانست برای تثبیت آن به برخی از این احادیث استناد جوید.

کلیدواژه‌ها

تدوین حدیث، کعب الاحبار، صحابه، سنت نبوی، خلفا.

* کارشناسی ارشد تربیت مدرس و مدرس سطح عالی حوزه، تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۰۳/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۰۴/۳۱.

مقدمه

پس از قرآن کریم که منبع بی‌قرین در هدایت امت اسلامی است، سخنان گهربار پیامبر اسلام ﷺ، آنچه از اعمال و رفتار حضرت در مرأی و منظر مسلمانان صورت پذیرفته است و حتی تأییداتی که آن حضرت از گفتار و کردار دیگران داشته‌اند که مجموعاً سنت پیامبر اکرم ﷺ نامیده می‌شود، در هدایت امت از اهمیت بسزایی برخوردار است و می‌تواند مبین وحی الهی محسوب شود.

در سخنان آن حضرت که به مناسبت‌های گوناگون از زبان مبارکشانشنیده می‌شد، موضوعات مختلف اسلامی خواه در زمینه عقاید، احکام یا مسائل مربوط به سیاست امت و حوادثی که امت پس از آن حضرت با آن روبرو خواهند شد، مطرح بوده است؛ حتی تمجیدات یا تویخ‌هایی که آن حضرت راجع به افراد داشته‌اند، با توجه به اینکه آن حضرت متصل به منبع علم الهی بوده و جز حق چیزی بر زبان نمی‌آورده‌اند، همه بر اساس ملاک و مناط صادر شده است و مجموعه گرانمایی برای امت محسوب می‌شده است. هنگامی که این مجموعه در کنار قرآن کریم ملاحظه شود، یک بسته کامل برای راهنمایی امت خواهد بود؛ به‌ویژه اینکه خود قرآن کریم و احادیث رسول خدا ﷺ جهت ادامه تبیین و تفسیر قرآن و سنت، امامان معصومی را برای هدایت امت معرفی کرده بودند؛ ولی حیف که این مجموعه سه ضلعی به صورت مجموعی مورد توجه قرار نگرفت و زمینه‌های تحریف و فرقه‌گرایی در بین مسلمانان به وجود آمد.

عوامل گوناگونی را می‌توان در زمینه پیدایش یا گسترش فرقه‌ها فهرست نمود که مهم‌ترین آنها، بدین شرح است: اوضاع سیاسی، منع تدوین حدیث نبوی، میدان دادن به احبار یهود و رهبران مسیحی تازه مسلمان شده در بیان معارف، میدان ندادن به مرجع علمی مطمئن، یعنی عترت پیامبر اکرم ﷺ، برداشت‌های ناروا از متون و مفاهیم دینی در پرتو جمود فکری، تلاقی فرهنگ‌های غیراسلامی با فرهنگ اسلامی، و یک عامل دیگر که سهم بسزایی را به خود اختصاص می‌دهد،

تمایلات و گرایش‌های درونی افراد است. عامل نخست در شماره یازدهم مجله معارف عقلی مطرح شد و در این مقاله به عامل دوم که منع تدوین حدیث نبوی است، می‌پردازیم؛ هر چند به دنبال منع تدوین حدیث و محدودیت قائل شدن در زمینه نقل حدیث، زمینه برای مطرح شدن اخبار یهود فراهم شد و آنها کرسی بیان معارف را به دست گرفتند؛ از این رو عامل سوم نیز در پرتو عامل منع تدوین، بررسی خواهد شد.

۱. منع تدوین حدیث:

پس از رحلت رسول خدا ﷺ همین که امر خلافت برای ابوبکر استوار شد، مسئله منع تدوین حدیث آغاز شد و این ممنوعیت تا سال صدم هجری، یعنی زمان عمر بن عبدالعزیز ادامه پیدا کرد. از همین ناحیه بود که بعدها احادیث موضوعه در نطاق مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی اسلام راه یافت و سبب بروز اختلاف در مسائل دین شد و به دنبال آن فرق کلامی و فقهی پدیدار گشت. شواهد تاریخی، از تلاش وافر خلیفه اول و دوم در جهت منع تدوین سنت رسول خدا ﷺ و حتی منع نقل آن، حکایت دارد. در زمان عثمان و حکام اموی نیز همین سیره و روش، ادامه پیدا کرد.

ذهبی در تذکرة الحفاظ می‌گوید:

ان ابابکر جمع الناس بعد وفاة نبيهم فقال انكم تحدثون عن رسول الله احاديث تختلفون فيها و الناس بعدكم اشد اختلافاً فلاتحدثوا عن رسول الله شيئاً فمن سألکم فقولوا بيننا و بينکم کتاب الله؛ پس از وفات رسول خدا، ابوبکر مسلمانان را جمع کرد و گفت: شما از پیامبر حدیث نقل می‌کنید و البته در این مورد با یکدیگر اختلاف‌هایی دارید و آیندگان اختلافشان از شما بیشتر خواهد بود؛ بنابراین از رسول خدا هیچ چیز نقل نکنید و هر کس از شما درخواست نقل حدیث کرد، بگویید کتاب خدا پیش روی ماست.

قرظة بن کعب که از طبقه صحابه است، می‌گوید:

آن‌گاه که از مدینه به سوی کوفه حرکت کردیم، عمر ما را پیاده تا صرار همراهی کرد؛ سپس گفت: می‌دانید چرا شما را بدرقه کردم؟ گفتیم: خواستی ما را تکریم کنی، به این جهت ما را بدرقه کردی! گفت: علاوه بر این، نظر دیگری نیز داشتم. شما به شهری می‌روید که طنین صدای قرآن مردمش همچون طنین صدای زنبور عسل در کندو به گوش می‌رسد. مبادا با نقل حدیث پیامبر خدا از این کار بازماند دارید. برای اینها حدیث نگویند. من در ثواب این کار با شما شریکم. قرظه می‌گوید: پس از این سخن خلیفه، دیگر من یک حدیث نقل نکردم و در جواب مردم که مطالبه حدیث می‌کردند، می‌گفتم: عمر ما رانهی کرده و نمی‌توانیم حدیث نقل کنیم.^۲

در جریان دیگری نقل است که مدتی پیش از اینکه عمر از دنیا برود، مأمورانی را به نقاط مختلف سرزمین اسلامی فرستاد تا چند تن از اصحاب پیامبر را که در شهرهای مختلف بودند، به مدینه احضار کنند؛ افرادی مانند ابوذر، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن حذیفه، ابوالدرداء و عقبه بن عامر. پس از جمع کردن این افراد، گفت:

این احادیث چیست که در دنیا انتشار داده‌اید؟ گفتند: «ما را از نقل حدیث منع می‌کنی؟» گفت: نه نهی تان نمی‌کنم. همین جا نزد من در مدینه بمانید. به خدا سوگند تا من زنده‌ام، از نظر من دور نخواهید شد و از این شهر بیرون نمی‌روید. ما داناتریم و بهتر می‌دانیم کدام یک از احادیثی که نقل می‌کنید بپذیریم و کدامیک را رد کنیم، اما مردم دیگر نمی‌دانند چه را بپذیرند و چه را رد کنند.

این گروه از صحابه پیامبر تا هنگام مرگ خلیفه دوم از مدینه خارج نشدند و در واقع زیر نظر بودند؛^۳ همچنین نقل می‌کنند در زمان عمر احادیث زیاد شد. وی کسانی را که به جمع احادیث پرداخته بودند، جمع کرد و دستور داد احادیث را بیاورند و سپس آنها را سوزاند.^۴ عثمان نیز از همین سیره پیروی کرد. وی بر منبر رفت و مردم را ترساند و گفت: «بر هیچ کس نقل حدیثی که در

عهد ابوبکر و عمر شنیده نشده است، روانیست»^۵ و دستور عمر هم در زمان خلافتش این بود که اگر حدیث نقل می‌کنید، صرفاً در مسائل عملی و عبادی باشد.^۶

در مجموع باید گفت: وضعیت جامعه به گونه‌ای شد که اگر کسی می‌خواست حدیثی را نقل کند یا بنویسد، از جانب حکومت با اعتراض شدید مواجه می‌شد و به مردمی که درخواست حدیث پیامبر را داشتند، گفته می‌شد: «نهانا الخلیفة».^۷

نقل است که ابوذر نزدیک جمره وسطی نشسته بود و مردم بر گرد او جمع شده بودند و از او سؤال می‌کردند. شخصی آمد، بالای سر او ایستاد و به ابوذر گفت: مگر از فتوادادن منع نشده‌ای؟ ابوذر نگاهی به او انداخت و گفت: تو به عنوان مراقب بر من گماشته شده‌ای؟ اگر شمشیر بر گردنم بگذارید، ولی من بدانم می‌توانم حدیثی از رسول خدا نقل کنم، قبل از اینکه مرا بکشید، نقل خواهم کرد.^۸

این سیره در عصر اموی نیز ادامه یافت و معاویه نه تنها با نقل و نشر حدیث از جانب صحابه متعهد معارضه می‌کرد، بلکه به استهزاء و تمسخر آن نیز می‌پرداخت و حتی در مجالس خصوصی خود، دشمنی خود را با شخص رسول خدا ﷺ اظهار می‌کرد.^۹

معاویه بالای منبر گفت: «یا ناس اَقِلُّوا الروایة عن رسول الله و ان کنتم تتحدثون فتحدثوا بما کان یتحدث به فی عهد عمر»^{۱۰} ای مردم! از رسول خدا کم حدیث نقل کنید و اگر بنا دارید حدیث نقل کنید، حدیثی نقل کنید که در زمان عمر نقل می‌شد.

عبیدالله بن زیاد عامل یزید بن معاویه در کوفه، زید بن ارقم را از نقل حدیث از رسول خدا بازمی‌داشت.^{۱۱}

۲. سبب منع تدوین حدیث:

در تاریخ به نکات گوناگونی درباره علل منع نشر حدیث اشاره شده است؛ از جمله:

۱. ترس از اینکه حدیث با قرآن مخلوط شود و امکان شناسایی قرآن از حدیث میسر نگردد.
 ۲. ترس از اینکه احادیث غیر معتبر نوشته گردد.
 ۳. ترس از اینکه با اقبال و توجه به حدیث، قرآن به فراموشی سپرده شود.^{۱۲}
- این نکات در سخنان ابوبکر و عمر مطرح شد، اما واقعیت امر این است که هیچ کدام از اینها و نکاتی همانند آن که در سخن محمود ابوریه آمده است،^{۱۳} علت اصلی منع نشر حدیث نیست. اعجاز آیات قرآن و علو شأن آن در مرتبه بلاغت، مانع از این است که به غیر آن خلط گشته، با آن مشتهب شود؛ وانگهی آیات قرآن در مصاحف به صورت مکتوب درآمده بود و در صورتی که احادیث در کتاب جداگانه‌ای تحت عنوان «حدیث» مکتوب می‌شد، خلطی صورت نمی‌گرفت. چنان‌که روشن است، همان‌طور که در نقل حدیث باید تلاش شود احادیث معتبر نقل شود، در کتابت حدیث نیز این تلاش لازم است و نمی‌توان به بهانه اینکه امکان نقل احادیث غیر معتبر وجود دارد، سنت رسول الله را یکباره رها کرده تا به بوته فراموشی سپرده شود. علت واقعی منع حدیث این بود که دستگاه حاکمه از این ترس داشت که اگر باب نقل و کتابت حدیث باز شود، احادیثی نیز از پیامبر گرامی اسلام نقل خواهد شد که سدر راه منافع و خواسته‌های آنان باشد و آرزوهای دنیوی‌شان را بر باد دهد؛ همان نصوصی که به مناسبت‌های مختلف در فضایل و مناقب حضرت علی علیه السلام وارد شده بود.
- توجیه منع تدوین حدیث به این نکته که اقبال به حدیث، موجب فراموشی قرآن می‌شد نیز ناتمام است؛ زیرا همان هنگامی که عمر تدوین حدیث را منع کرده بود و حتی نقل حدیث را محدود کرده بود، به یادگیری شعر و اهتمام به آن سفارش می‌کرد. وی به ابوموسی اشعری در بصره

می نویسد: «مردم را به یادگیری علوم ادبی دستور ده که علوم ادبی بر صحت سخن گواه است و آنان را به نقل شعر و ادب کن که شعر بر اخلاق والا رهنمون می شود».^{۱۴}

اینان در آغاز گمان می کردند می توانند نقل و نشر حدیث را به گونه‌ای کنترل کنند که آنچه برای سیاست و حکومت خودشان مضر است، نقل نشود؛ از این رو نخست خود ابوبکر پانصد حدیث از رسول خدا را نوشت، ولی بعد که دیدند چنین کتتری ناممکن است (چه دیگر صحابه نیز آنچه از پیامبر اکرم شنیده‌اند، خواهند نوشت و نقل خواهند کرد و اگر بنا بود احادیث پیامبر از طریق کتابت نشر یابد، نخستین کسی که در این زمینه بسان سایر فضایل، گوی سبقت را از سایرین ربوده بود، حضرت علی علیه السلام بود، همو که نسبت به ضبط و کتابت احادیث آن حضرت اهتمام بلیغ داشت و در این صورت این منقبت نیز در جامعه به نام ایشان رقم می خورد و شاید یکی از انگیزه‌های خلفا برای منع کتابت حدیث، مخفی نگه داشتن این فضیلت علی علیه السلام بوده است) به طور کل کتابت حدیث را منع کردند؛ از این رو ابوبکر آنچه را خود جمع کرده بود، سوزاند. عایشه می گوید:

پدرم پانصد حدیث از احادیث پیامبر را در کتابی جمع آوری کرده، آن را به امانت به من سپرده بود. شب هنگام مشاهده کردم در بسترش آرام ندارد و از این پهلو به آن پهلو می غلطد و خواب به چشمش راه نمی یابد. گفتم: آیا ناراحتی یا خبر بدی هست که چنین به رنج افتاده‌ای؟ صبح دستور داد: دخترم آن احادیث که نزد تو است را بیاور، و آن گاه آتشی طلبید و آن کتاب را که محتوی احادیث پیامبر بود، با آتش سوزاند. با سوختن کتاب اضطراب و آشفتگی اش آرام شد. از او علت را پرسیدم، گفت: ترسیدم در میان احادیثی که در این کتاب نوشته‌ام، حدیثی باشد که اصل نداشته باشد و من بر اساس اطمینان به کسی آن را از او نقل کرده باشم و آن وقت من مسئولیت پیدا کنم.^{۱۵}

در باره عمر هم می نویسند:

در عصر خلافت خود تصمیم به جمع آوری و نوشتن حدیث گرفت. از اصحاب پیامبر نظرخواهی عمومی کرد. همگان بدین کار رأی دادند. عمر یک ماه در این مورد فکر کرد. عاقبت تصمیم نهایی خویش را گرفت و صبحگاهی با مردم از عزم خود چنین سخن گفت: من در نظر داشتم روایات نبوی را بنویسم، اما به یاد آوردم که اقوام پیش از شما کتاب‌هایی نگاشتند و سخت بدان مشغول شدند و در نتیجه کتاب آسمانی خویش را ترک کردند. به خدا سوگند من کتاب خدا را با چیزی مخلوط نخواهم کرد.^{۱۶}

اساساً عمر هر گاه والی یا حاکمی را به منطقه‌ای می فرستاد، او را به امر مزبور سفارش می کرد.^{۱۷} البته خود اینان می دانستند که فرمان منع به طور مطلق قابل اجرا نخواهد بود؛ از این رو آنچه به طور مطلق منع شد، تنها کتابت حدیث بود، ولی در زمینه نقل حدیث، منع به این شدت نبود، بلکه عمر می گفت: «اندک از پیامبر حدیث نقل کنید» یا می گفت: «تنها در زمینه عملی و عبادی حدیث نقل کنید». عثمان و معاویه نیز دستورشان این بود که آنچه در عهد عمر نقل می شده است، مجاز به نقل آن هستید.

برخی خواسته‌اند منع کتابت حدیث را به سنت رسول خدا مستند سازند و در این باره چند حدیث از آن حضرت نقل کرده‌اند:^{۱۸}

۱. «لا تکتبوا عتی شیئاً غیر القرآن و من کتب عنی غیر القرآن فلیمححه»^{۱۹}: چیزی از

[سخنان] من ننویسید. هر کس غیر از قرآن چیزی از من بنویسد، باید آن را محو و نابود سازد.

۲. در روایت دیگری آمده است: صحابه آن حضرت اجازه خواستند سخنانش را بنویسند

و آن حضرت به آنها اذن نوشتن نداد.^{۲۰}

۳. «ان رسول الله نهی ان نکتب شیئاً من احادیثه»؛^{۲۱} رسول خدا ما را از اینکه چیزی از

احادیثش بنویسیم، نهی فرمود.

۴. از ابوهریره نقل است:

کنا قعوداً نکتب ما نسمع من النبی فخرج علينا فقال ما هذا تکتبون؟ فقلنا ما نسمع منك فقال أکتب مع کتاب الله؟ فقلنا ما نسمع فقال اکتبوا کتاب الله محضوا کتاب الله أکتب غیر کتاب الله محضوا او خصوه قال فجعلنا ما کتبنا فی صعيد واحد ثم احرقناه بالنار؛^{۲۲} ما نشستیم بودیم و آنچه از رسول خدا می شنیدیم، می نوشتیم که رسول خدا بر ما وارد شد و فرمود: این چیست که می نویسید؟ گفتیم: آنچه از شما می شنویم. فرمود: آیا با وجود کتاب خدا جای کتاب دیگری هست؟ گفتیم: آنچه از شما می شنویم. فرمود: کتاب خدا را بنویسید و به آن اهتمام داشته باشید. آیا کتابی غیر از کتاب خدا هست؟ به کتاب خدا اهتمام داشته باشید و تنها آن را بنویسید. ابوهریره می گوید: پس از آن، آنچه را نوشته بودیم، در یک جا جمع کردیم و در آتش سوزاندیم.

در این راستا احادیث دیگری نیز که سند آن به رسول خدا نمی رسد، بلکه به صحابه و تابعین پیامبر مثل ابن عباس، ابوسعید خدری، ابوموسی اشعری، ابن مسعود، ابوهریره و عبدالله بن عمر منتهی می شود، نقل شده است و دال بر این است که صحابه نیز بر منع کتابت حدیث معترف بوده اند.^{۲۳}

این احادیث که آنها را در راستای منع کتابت سنت آورده اند، به هیچ وجه با سیره رسول خدا سازگاری ندارد. آیا درست است رسول خدا که خواستگاه سخنانش وحی الهی است و به تصریح قرآن هیچ سخنی از روی هوا و هوس نمی گوید،^{۲۴} مردم را از تدوین و کتابت و نقل و نشر سخنان خود منع نماید؟! وانگهی شواهد فراوانی وجود دارد که رسول خدا به نقل و نشر سخنانش، بلکه به کتابت سخنان خود توصیه کرده است که به چند نمونه بسنده می کنیم:

۱. در سال حجةالوداع در خطبه‌ای که در منی ایراد کرد، فرمود:

نَصَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَ حَفَظَها وَ بَلَّغَها فَرَبَّ حَامِلِ قَهه الی من هو اَفقه منه: ^{۲۵}
خداوند خرم و شادمان بدارد آن بنده را که گفتار مرا بشنود و آن را به دل پذیرا شده، درک و
حفظ کند. سپس به آنان که نشنیده‌اند، تبلیغ کند؛ چه بسا کسی علم و دانش را حمل
می‌کند، به کسی که فهمیم‌تر از خود اوست.

۲. نیز فرموده است:

«نَصَرَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ مِنْهَا شَيْئاً فَبَلَّغَهُ كَمَا يَسْمَعُ فَرَبِّ مَبْلَغِ ادْعَى مِنْ سَامِعٍ»: ^{۲۶} خداوند
خرم و شادمان بدارد بنده‌ای را که گفتاری را از ما بشنود و آن را همان‌گونه که شنیده است،
به دیگران برساند؛ چه بسا آن کسی که سخن بدو می‌رسد، مستعدتر از خود شنونده
اول باشد.

۳. همچنین از فرمایشات گهربار ایشان است که:

اللهم ارحم خلفائی اللهم ارحم خلفائی اللهم ارحم خلفائی قیل یا رسول الله و من
خلفاؤک، قال الذین یأتون من بعدی یروون حدیثی و سنتی: ^{۲۷} رسول خدا سه بار فرمود:
خداوند رحمت کند خلفای مرا. از آن حضرت سؤال شد خلفای شما کیانند؟ فرمود:
کسانی که پس از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا نقل می‌کنند.

۴. در سال فتح مکه، قبیله خزاعه، مردی از بنی لیث را از روی قصاص کشت. خبر به رسول
خدا رسید. آن حضرت در این باره خطبه‌ای خواندند و مردم را از ریختن خون یکدیگر بر
حذر داشتند. پس از آن، مردی از اهل یمن نزد رسول خدا آمد و درخواست کرد که سخنان
آن حضرت را برایش بنویسند. آن حضرت دستور دارد این خطبه را برای آن
مرد بنویسند. ^{۲۸}

۵. یکی از انصار نزد رسول خدا می‌آمد و به سخنان آن حضرت گوش فرامی‌داد. سخنان حضرت او را به شگفت می‌آورد، لکن از این بابت ناراحت بود که این سخنان در حافظه وی نمی‌ماند. ناراحتی خود را با حضرت در میان گذاشت. رسول خدا فرمود: «استعن بيمينك و اوماً بیده للخط»^{۲۹} از دست کمک بگیر، یعنی بنویس.

۶. عمرو بن شعیب از پدرش از جدش نقل می‌کند که به رسول خدا عرض کردم: یا رسول الله، اکتب کل ما اسمع منك، قال نعم، قلت فی الرضا و السخط، قال نعم، فانه لا ینبغی لی ان اقول فی ذلك الاحقا: آیا هر آنچه از شما می‌شنوم، بنویسم؟ فرمود: بله. پرسیدم: چه در حال رضا سخن بگویند و چه در حال غضب؟ فرمود: بله؛ چه اینکه سزاوار نیست برای من در حال رضا و سخط که جز سخن حق بگویم.

۷. همچنین عمرو بن شعیب از پدرش از جدش نقل می‌کند که به رسول خدا عرض کردم: یا رسول الله، انا نسمع منك احادیث لا نحفظها افلا نکتبها قال بلی فاکتوبها: ای رسول خدا، ما احادیثی از شما می‌شنویم و نمی‌توانیم آن را به حافظه بسپاریم، آیا اجازه نداریم آن را بنویسیم؟ فرمود: آن را بنویسید.

۸. عبدالله بن عمرو بن عاص می‌گوید:

كنت اکتب کل شیء اسمعه من رسول الله اريد حفظه فنهتنی قریش و قالوا تکتب کل شیء سمعته من رسول الله و رسول الله بشر یتکلم فی الغضب و الرضا فامسکت عن الکتابه فذکرت ذلک لرسول الله فاوماً باصبعه الی فیه و قال اکتب فوالذی نفسی بیده ما خرج منه الا الحق: ^{۳۲} من هر چه از رسول خدا می‌شنیدم، می‌نوشتم تا آن را حفظ کنم. قریش مرا از این کار منع کردند و گفتند: هر چه از رسول خدا می‌شنوی، می‌نویسی؛ در حالی که رسول خدا هم بشر است و حالت غضب و رضا بر او عارض می‌شود. پس از آن از نوشتن دست کشیدم تا اینکه این جریان را با رسول خدا در میان گذاشتم. آن حضرت با

انگشت به دهان خود اشاره کرد و فرمود: بنویس، قسم به خدایی که جانم به دست اوست، جز حق از این دهان خارج نمی شود.

افزون بر این، در روایات تأکید فراوانی شده است که علم را با کتابت ثبت و ضبط کنید^{۳۳} و در قرآن کریم نسبت به کتابت دین، سفارش اکید شده است.

وقتی نسبت به کتابت مال این همه سفارش شده است، نسبت به سنت پیامبر که گفتار و افعال و تقریرات آن حضرت است، مسئله روشن است. خطیب بغدادی می گوید:

خداوند بندگانش را در مسئله دین به کتابت سفارش نموده است. وقتی خداوند به خاطر حفظ دین که یک امر مالی است، امر به کتابت نموده که مبادا مورد انکار و تردید و نسیان قرار گیرد، مسئله علم که حفظ آن سخت تر است، شایسته تر به این است که به کتابت درآید. کتاب حجت خوبی است بر بطلان مدعای مبطلین و یار خوبی است در صورت انکار منکرین و تذکره و یادآوری است هنگام نسیان؛ لذا خداوند در مقابل مشرکان و اهل کتاب که ادعای باطل داشتند، از آنان کتاب می طلبد.^{۳۴}

گذشته از همه اینها نمی توان کار خلفا را در منع کتابت و نشر حدیث مستند به احادیث پیش گفته دانست؛ چه هیچ یک از ابوبکر و عمر که به منع کتابت حدیث فرمان دادند، به این احادیث استناد نجسته اند و چنانچه منع به استناد این احادیث بود، معنا نداشت که در جواز کتابت حدیث تردید داشته باشند و آن را به مشورت و نظر خواهی بگذارند و صحابه هم به کتابت رأی بدهند.

طرفداران منع حدیث، حتی حدیثی راجع به منع کتابت حدیث به حضرت علی رضی الله عنه نسبت داده اند. در صحیح بخاری از ابی جحیفه آمده است: به علی رضی الله عنه عرض کردم:

هل عندکم کتاب؟ قال لا الا کتاب الله او فهم اعطیه رجل مسلم او ما فی هذه الصحيفة،

قال قلت فما فی هذه الصحيفة، قال العقل و فکاک الاسیر و لایقتل مسلم بکافر:^{۳۵} آیا نزد

شما کتابی هست؟ فرمود: تنها سه چیز نزد من است: کتاب خدا، فهم انسان مسلمان و آنچه

در این صحیفه است. عرض کردم: در این صحیفه چه چیزی است؟ فرمود: حکم عاقله و آزادی اسیر و اینکه مسلمان بخاطر قتل کافر قصاص نمی‌شود.

مجموع و موضوع بودن این حدیث بسیار روشن است؛ چرا که کتاب جفر و جامعه که نزد امامان شیعه بوده است، همه از سخنان پیامبر ﷺ است که آن حضرت املا فرموده و علی ﷺ آن را نوشته است و از احادیث آن در متون روایی شیعه فراوان آمده است.^{۳۶}

با وجود این همه شواهد و قرائن، نمی‌توان گفت رسول خدا خود از کتابت حدیثش منع کرده است؛ بلکه سبب منع تدوین حدیث همان چیزی است که در هنگام احتضار رسول خدا رخ داد و مانع این شد که آن حضرت پیام مهم خود را به کتابت بیاورد.

نکته دیگری که از تاریخ به دست می‌آید و حدیث بالا - که از عبدالله بن عمرو آوردیم - نیز بر آن دلالت دارد، این است که مانعین حدیث، قداست و عصمتی برای پیامبر ﷺ آن گونه که به تمام سخنان و اشارات وی اهتمام بورزند، قائل نبودند و سخنان وی را بسان سخن هر انسان عادی می‌پنداشتند که ممکن است گاهی به سبب غضب یا ضعفی که بر وی عارض می‌شود، سخن غیر حقی بر زبان جاری کند؛ از این رو عبدالله بن عمرو را بر نوشتن سخنان رسول خدا سرزنش کرده، او را از این کار باز داشتند. قضیه آخر عمر رسول خدا نیز بر همین بینش آنان دلالت دارد. آنها در دوران حکومت خود نیز تلاش کردند همین بینش را در سایر مسلمانان هم ایجاد کرده، قداست و عصمتی که توده مسلمانان برای رسول خدا قائل بودند، درهم شکنند^{۳۷} تا از این راه بتوانند به اعتبار سخنان رسول خدا که در مناقب و فضایل علی ﷺ بیان شده است، خدشه وارد نمایند.

۳. آثار زیانبار منع تدوین سنت نبوی

بدون تردید محروم کردن جامعه اسلامی و مسلمانان شیفته و تشنه سخنان رسول خدا ﷺ از منبع غنی و والای سنت نبوی، آثار زیانبار و غیر قابل جبرانی به جای گذاشت، که به بررسی دو مورد آن می‌پردازیم:

۳،۱. میدان دادن به احبار یهود در بیان معارف

بر اثر منع کتابت حدیث و نشر آن و محدودیت قائل شدن در نقل حدیث از جانب هیئت حاکمه، جامعه اسلامی در زمینه بیان معارف و تفسیر قرآن و احکام، کاملاً احساس خلأ می کرد. دست اندرکاران حکومت برای آنکه این خلأ را پر کنند، به دانشمندانی از اهل کتاب که به دین اسلام گرویده بودند، روی آوردند و آنان را در جامعه اسلامی برای عهده گیری کرسی تفسیر قرآن و بیان معارف دین، برگزیدند. کعب الاحبار، تمیم داری، وهب بن منبه و عبدالله بن سلام از این دسته افراد بودند.

ابواسحاق کعب بن ماته حمیری، ملقب به کعب الاحبار در زمان ابوبکر اسلام آورد و در زمان عمر از یمن به مدینه آمد. او ادعای علم الکتاب داشت. رجال شناسان او را در طبقه نخست تابعان می دانند.^{۳۸} کعب الاحبار در محافل یهودیان حمیر از مرتبه ای شاخص برخوردار بود و از محتوای کتب یهودیان آگاه بود. پس از ورود به اسلام - که زمینه را برای خود از جانب خلفا مهیا دید - فرصت را غنیمت شمرد و در میان مردم به قصه سرایی پرداخت و در ابعاد گوناگون معارف دینی سخن گفت. البته او و امثال او توان اینکه آیات قرآن را تحریف کنند، نداشتند، اما در بخش تفسیر قرآن و بیان معارف و عقاید، میدان دار بودند^{۳۹} و سیل اسرائیلیات را به جامعه اسلامی روانه کردند. مطالبی که در زمینه تجسیم و تشبیه و سایر عقاید باطله در احادیث راه پیدا کرده است، سهم و افری از آن بر اثر کوشش همین افراد بوده است.^{۴۰}

از روایات تاریخی برمی آید دستگاه خلافت مایل بود کعب الاحبار در میان مسلمانان شناخته شود و اعتبار یابد و مردم به مرجعیت علمی او اعتماد کرده، به او مراجعه نمایند؛^{۴۱} چه اینکه کعب الاحبار در عصر خلافت عمر و پس از او چشمه بزرگ معارف شده بود. وی با زیرکی خاصی مسلمانان را با فرهنگ یهودی آشنا می ساخت و از جانب او فرهنگ تحریف یافته یهودیت با

معارف پاک و خالص اسلامی خلط می‌گشت و بعدها این تحریف‌ها به کتب تفسیر، تاریخ، سیره و حدیث پای نهاد.

می‌توان علت میدان دادن خلفا به افرادی نظیر کعب‌الاحبار را در چند نکته دانست:

الف) اساساً اعراب پیش از اسلام نسبت به یهود و نصاری به دیده احترام می‌نگریستند و آنان را اهل کتاب و تمدن و فرهنگ می‌دانستند. باقی ماندن این روحیه در پاره‌ای از زمامداران، باعث شد تمیم‌داری و کعب و امثال آنان به دیده احترام و عظمت نگریسته شوند و به عنوان مرجع علمی مورد توجه قرار گیرند. خلیفه دوم که خود از عاملان مطرح شدن کعب و امثال او بود، از گذشته با یهود و تورات آشنایی داشت و این کتاب اعجاب او را برمی‌انگیخت. جابر نقل می‌کند:

روزی عمر بن خطاب با کتاب کوچکی که بخشی از تورات را دربر داشت، به نزد رسول خدا آمد. پیامبر نشسته بود. عمر گفت: یا رسول الله، این کتابچه از تورات است و من از تورات برایتان آورده‌ام. پیامبر اکرم ﷺ در برابر او سکوت کرد. عمر سخن خود را ادامه داد و شادمان بود که به دانش دست یافته است و می‌خواست با این حالت اعجاب و شادمانی، آن را برای پیامبر بخواند و در واقع از آن حضرت تصدیق و تشویق طلب می‌کرد؛ ولی برعکس رسول خدا ناراحت بود و هر لحظه رنگش برافروخته تر می‌گشت. عمر توجه نداشت. او تورات را به دست گرفته بود و بی توجه به اطراف خودش می‌خواست آن را در محضر رسول خدا بخواند. ابوبکر که در آنجا حضور داشت و چهره ناراحت رسول خدا را می‌دید، از این ترسید که مبادا آیه‌ای در مذمت یا عذابی نازل گردد؛ لذا بر عمر شدت نمود و گفت: به عزایت بنشینند. نگاه نمی‌کنی صورت پیامبر از شدت ناراحتی و غضب به چه رنگی درآمده است. عمر سر برداشت و پیامبر را نگریست. شدت ناراحتی‌ای که در سیمای مبارک او بود، عمر را به هراس آورد و گفت: به خدا پناه می‌برم از غضب خدا و رسولش! پیامبر فرمود: ای فرزند خطاب! مگر شما در دین خود شک و تردید دارید؟

سپس فرمود: سوگند به آن کسی که جانم به دست اوست، من شریعتی آورده‌ام پاک و روشن. از اهل کتاب سؤال نکنید (مسائل دین خود را از آنان پرسش ننمایید). آنان هرگز شما را هدایت نمی‌کنند؛ زیرا خودشان گمراه هستند. اگر موسی علیه السلام زنده بود و در میان شما زندگی می‌کرد، برایش جایز نبود جز اینکه از من متابعت کند.^{۴۲}

ب) مصلحت دستگاه خلافت در این بود که علوم پیامبر که در دست صحابه آن حضرت به جای مانده بود، توسط صحابه بزرگوار به ویژه شخصیتی چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام که حامل مجموع علوم رسول خدا بود، مطرح نگردد تا امکان ادامه یافتن حکومت و قدرت برای آنان باقی بماند.

ج) صاحبان قدرت، خود بهره‌چندانی از علم نداشتند و نمی‌توانستند خود پاسخ‌گوی مسائلی باشند که پس از رسول خدا مطرح می‌گشت.

در مجموع می‌توان گفت: تعلق خاطر خلفا و به ویژه عمر و معاویه به داستان‌های کعب، تأثیر شایانی بر هموار کردن راه برای تداوم روایات کعب در میان مسلمانان داشت، و به گونه‌ای سخنان کعب زیاد شده بود و دهن به دهن می‌گشت که گاهی سخنان او را به عنوان روایت از رسول خدا نقل می‌کردند و گاهی برعکس؛^{۴۳} همچنین عده‌ای از صحابه و تابعین، نظیر ابن عباس، ابوهریره، عبدالله بن عمرو بن عاص و عطاء بن یسار از کعب نقل روایت می‌کردند.^{۴۴}

آزادی کعب در پردازش داستان‌های گوناگون و نقل روایات، بدانجا انجامید که برخی از صحابه چون ابن عباس - که خود از کعب حدیث نقل می‌کرد - را نیز به ستوه آورد؛ از جمله اینکه کعب روایتی غریب درباره خورشید و ماه بازگو کرده بود و آن‌گاه که ابن عباس از مضمون گفته کعب آگاه شد، وی را تکذیب کرد و برای وارد ساختن تعالیم یهودی در تعالیم اسلامی، او را سرزنش کرد و با تمسک به آیه‌ای از قرآن کریم و حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله به شرح موضوع

پرداخت. پس از آن، عکرمه شاگرد ابن عباس، قصه خشم او را برای کعب بازگو کرد. وی زیرکانه گفته خود را به کتابی منسوخ نسبت داد و سخن ابن عباس را تأیید کرد و به استغفار پرداخت.^{۴۵}

حضرت علی علیه السلام نیز - هر چند دستگاه خلافت روی خوشی به وی نشان نمی‌داد - تا آنجا که میسر بود در برابر تحریفات اشخاصی مثل کعب الاحبار می‌ایستاد؛ از جمله در عصر خلافت عمر، در مجلسی که در آن حضرت علی علیه السلام و عمر هر دو حضور داشتند. عمر از کعب پرسید: ای کعب! آیا تو حافظ همه تورات هستی؟ کعب در جواب گفت: نه، اما بسیاری از آن را در حفظ دارم! مردی به عمر گفت: از او سؤال کنید خدا پیش از اینکه عرش را بیافریند کجا بوده و نیز آب را از چه چیز آفریده است؟ عمر گفت: ای کعب! آیا از این مطالب خبری داری؟ کعب جواب داد: بلی یا امیر المؤمنین، من در اصل حکیم (تورات) یافته‌ام که خداوند پیش از آفرینش عرش، قدیم و ازلی بوده است و بر صخره بیت المقدس قرار داشته و این صخره نیز روی هوا بوده است. آن گاه که خداوند اراده آفرینش عرش را نمود، آب دهان انداخت و از آن آب دهان دریاهاى ژرف و امواج خروشان پدید آمدند. در این موقع خداوند عرش خویش را از مقداری از صخره بیت المقدس که در زیر او بود، آفرید و بر آن نشست و از باقیمانده صخره معبد بیت المقدس را آفرید....

حضرت علی علیه السلام در حالی که لباس خود را تکان می‌داد و کلماتی که دلالت بر بزرگی خداوند می‌کرد، چون جل الخالق بر زبان می‌راند، از جای برخاست که به عنوان اعتراض از مجلس خارج شود. عمر امام علیه السلام را قسم داد که به جای خویش باز گردد و در مسئله مورد بحث غور کند. امام علیه السلام به جای خود بازگشت و روی به کعب کرد و فرمود: اصحاب تو به غلط رفتند و کتاب خدا را تحریف کردند و به خداوند دروغ بستند. ای کعب! وای بر تو اگر بنا باشد صخره و هوا با خدا باشند، آنها چون حق متعال، قدیم و ازلی می‌شوند؛ پس سه موجود قدیم خواهیم داشت؛ افزون بر این خداوند متعال برتر از این است که مکانی داشته باشد که بتوان بدان اشاره کرد و خداوند آن طور که ملحدان

می گویند و جاهلان گمان می برند، نیست. وای بر تو کعب، آن کسی که به قول تو از آب دهانش این دریاهاى عظیم به وجود می آید، بزرگ تر از آن است که بر صخره بیت المقدس جای گیرد.^{۴۶}

ابوذر نیز در مقابل کعب الاحبار می ایستاد؛ برای نمونه یکبار هنگام تقسیم میراث عبدالرحمن بن عوف، طلاهای به جای مانده او را نزد عثمان آوردند که میان وراثانش تقسیم کند. طلاها آن قدر زیاد بود که شخصی که در سوی دیگر مجلس بود، دیده نمی شد. خلیفه به تمجید از عبدالرحمن پرداخت و گفت: برای عبدالرحمن امید خیر و سعادت مندی دارم. او صدقه می داد و مهمانداری می کرد و آنچه را می بینید به جای گذاشت. کعب الاحبار در تأیید عثمان گفت: درست گفתי یا امیرالمؤمنین! ابوذر که در مجلس بود، عصایش را بلند کرد و بر سر کعب زد و گفت: ای یهودی زاده! تو دین ما را به ما یاد می دهی...^{۴۷}

تمیم داری یکی دیگر از افرادی بود که از جانب حکومت، دارای کرسی رسمی بود. وی پیش از این که اسلام بیاورد راهب نصرانی بود. این شخص هر جمعه پیش از نماز جمعه، به دستور عمر حدیث نقل می کرد.^{۴۸} عبید بن شریه جرهمی نیز بر اخبار پیشینیان آگاهی گسترده ای داشت و همین امر سبب شد معاویه او را نزد خود بخواند و او را داستان سرای خویش سازد.^{۴۹}

۳.۲. جعل حدیث

جریان منع تدوین حدیث نود سال ادامه داشت و در سال صدم هجری، عمر بن عبدالعزیز به والی مدینه، ابوبکر بن حزم نوشت: «انظر ما کان من حدیث رسول الله فاکتبه فانی خفت دروس العلم و ذهاب العلماء»: آنچه از حدیث پیامبر می دانید، بنویسید که می ترسم علم و دانش نابود گردد و علما از میان ما بروند.

پیش از این فرمان، در طول این نود سال به طور رسمی حدیثی نوشته نشد و مجموعه مدونی از احادیث فراهم نیامد. بگذریم از اقلیت پیروان مکتب امامت که از آنها کتاب‌های حدیثی‌ای بر جای ماند.^{۵۱} عده‌ای اندک از اصحاب ائمه همانند ابوذر و سلمان و مقداد و میثم و رشید هجری با شناخت عمیق و دقیقی که از اسلام راستین داشتند، می‌دانستند که یکی از بزرگ‌ترین خطرهای برای اسلام کتمان احادیث نبوی است؛ بنابراین تا پای جان در این راه فداکاری کردند و در راه نشر حدیث جان به قربانگاه می‌فرستادند. آنان می‌دانستند آوردگاه اصلی اینجاست و در این نقطه است که اسلام به تاراج می‌رود.

منع کتابت حدیث از جانب حکام تا آنجا پیش رفت که به صورت یک سنت اسلامی درآمد؛ به گونه‌ای که پس از فرمان عمر بن عبدالعزیز مبنی بر نوشتن احادیث نیز کسی جرئت به نوشتن حدیث نکرد و جز صحیفه‌های غیر منظم، چیزی نوشته نشد؛ در حقیقت پس از زوال دولت اموی و روی کار آمدن عباسیان در سال ۱۴۳ هجری بود که تدوین حدیث به صورت منظم و فراگیر آغاز شد.^{۵۲}

بدون تردید تأخیر در تدوین سنت پیامبر به مدت بیش از یک قرن، ستم عظیمی بود که بر اسلام روا داشته شد و این امر زمینه را برای وضع و جعل حدیث هموار کرد. چنانچه از ابتدای امر به جای منع تدوین حدیث، با نظم و کنترل خاصی و تحت نظارت عده‌ای از صحابه که بیشتر با سخنان رسول خدا آشنا بودند و بیشتر با ایشان حشر و نشر داشتند، به ثبت و تدوین احادیث روی می‌آوردند، بسیاری از احادیث با الفاظی که خود آن حضرت بیان کرده بودند، ثبت و حفظ می‌شد؛ بلکه احادیث فراوانی به صورت نقل تواتری به ثبت می‌رسید که در این صورت هر چند راه جعل حدیث هنوز هم به طور کامل بسته نمی‌شد، اما به طور قطع این راه دشوار می‌شد و با احادیث موضوعه کمتری روبرو بودیم. وقتی نظام حاکم، اهتمامی به ثبت سنت و نقل آن نداشته باشد،

مسلم است که اهتمامی نیز به اینکه کدام سخن از پیامبر صادر شده و کدام ساختگی است، نخواهد داشت. در چنین فضایی افراد گوناگونی دست به جعل حدیث زدند.

برخی افراد که با اسلام دشمنی داشتند، به قصد تحریف مقاصد عالی‌ه اسلام، برخی که تابع هوا و هوس بودند، به قصد نزدیک شدن به حکام و بهره‌مند شدن از مزایای مادی دربار، و اصحاب اندیشه‌های گوناگون نیز به قصد فراهم نمودن دستاویزی برای عقیده خود به جعل حدیث روی آوردند^{۵۳} و بدین وسیله ده‌ها هزار حدیث مجعول با احادیث صحیح خلط شد. یکی از طرفداران مذاهب باطله پس از توبه از عقیده باطل خود، می‌گوید: «احادیث، دین شما را تشکیل می‌دهد؛ پس دقت کنید دین خود را از چه کسی می‌گیرید. ما هرگاه به امری متمایل می‌شدیم، برای آن حدیثی می‌ساختیم»^{۵۴}.

برای آگاهی بیشتر از حجم وسیع موضوعات، کافی است بنگریم که ابوداود از میان پانصد هزار حدیث، تنها تعداد ۴۸۰۰ حدیث و بخاری از میان ششصد هزار حدیث، تنها چهار هزار حدیث را برمی‌گزیند و اگر احادیث بخاری را با حذف تکرار در نظر بگیریم، ۲۷۶۱ حدیث بیشتر نیست. مسلم در صحیح خود از میان سیصد هزار حدیث چهار هزار حدیث را انتخاب کرده و احمد حنبل با اینکه یک میلیون حدیث در حفظ داشت، از آن مجموعه ۷۵۰۰۰ حدیث را مورد توجه قرار داده است و از آن میان تنها سی هزار حدیث را در مسند خود می‌آورد. احمد بن فرات از میان یک میلیون و پانصد هزار حدیث تنها سیصد هزار حدیث را گزینش می‌کند^{۵۵} و اینها همه حکایت از حجم گسترده احادیث ساختگی دارد.^{۵۶}

محمود ابوریه می‌گوید:

لم یزراً الاسلام بشئ فی حیاته کلها مثل ما رزئ بتلک الموضوعات التی تولی کبرها
اعداء الاسلام و احبائهم علی السواء لاسباب کثیرة بینها فی موضعها و ناهیک

بالاسرائیلیات التي بثها اليهود امثال كعب الاحبار و وهب بن منبه و غیرهما: ^{۵۷} اسلام در طول حیات خود به هیچ مصیبتی بسان مصیبت احادیث موضوعه که از جانب دشمنان اسلام و خود مسلمانان به انگیزه‌های گوناگون رخ داد، دچار نشد و در این باره توجه به اسرائیلیات که یهودیانی امثال کعب الاحبار و وهب بن منبه و جز آن دو نشر دادند، کافی است.

۴. تأثیرگذاری حدیث‌های ساختگی بر فرقه‌های اسلامی

دامنه احادیث ساختگی که با انگیزه‌های گوناگون جعل شدند، بسیار گسترده است و بیشتر موضوعات اسلامی، اعم از عقاید و اخلاق و احکام فرعی و احوال و فضایل و مطاعن اشخاص را فرامی‌گیرد. عده‌ای از محققان اسلامی تلاش نموده، برخی احادیث مجعوله در ابواب اعتقادات یا احکام فرعی را ردیابی کرده‌اند. ^{۵۸}

گستره احادیث ساختگی بر موضوعات بسیاری سایه افکند؛ مسائلی از قبیل: صفات خداوند به طور عموم به ویژه تصویر کردن اعضا و جوارح برای خداوند و رؤیت خداوند، ^{۵۹} بهشت و نعمت‌های بهشتی، ملائکه و کارهای آنان، آغاز آفرینش و کیفیت آن، اعمال بندگان، زشت نشان دادن چهره انبیای الهی با نسبت دادن اعمال ناروا از قبیل دروغ، شهوترانی و درگیری با ملائکه به آنان و خلاصه تنزل دادن مقام انبیای عظام در حد انسان‌های عادی، ^{۶۰} نسبت دادن اموری از قبیل اشتباه و مورد سحر واقع شدن به پیامبر عظیم الشان اسلام و تردید در اصل نبوت ایشان، همچنین اجازه ایشان به آواز خوانی در خانه وی، اجازه تماشای رقص رقص‌ها به همسرانش و حضور خود آن حضرت در مجالس عروسی زنانه. ^{۶۱}

در باره صفات خداوند، برخی بر این باورند که خداوند دارای اعضا و جوارح بدنی مانند دست، پا و چشم است و وی را دارای مکان می‌دانند و در نتیجه چنین اعتقادی، خداوند را جسم

دانسته‌اند. این گروه را مجسمه و مشبیه می‌نامند و آنان را که اعضا و جوارح و مکان را از خدا نفی می‌کنند، معطلة الصفات می‌نامند.

گروهی صفات خداوند را مانند ذاتش قدیم می‌دانند و قرآن هم که کلام خداست، از جمله صفات خدا بوده، آن را قدیم می‌دانند و مخلوقیت را از آن نفی می‌کنند؛ ولی فرقه‌ای دیگر در مقابل آن می‌گویند قرآن حادث و مخلوق است و معتقدان به قدم قرآن را مشرک می‌دانند. عده‌ای هم افعال بندگان را مستند به خدا دانسته، اختیار را از بندگان نفی می‌نمایند. اینان جبریه و فرقه مخالف آنان خود را عدلیه می‌نامند.

عده‌ای طاعت خلفا را به طور مطلق واجب دانسته، قیام علیه آنان را حرام می‌دانند؛ هر چند آن خلیفه ظالم و معصیت کار باشد؛ ولی گروهی قیام علیه خلیفه را در صورت ظلم وی روا می‌دانند. تمامی این فرقه‌ها خواه جهمیه، معتزله، اهل حدیث، حشویه، اشاعره، سلفیه، مرجئه، زیدیه، وهابیت و فرقه‌های دیگر از این قبیل، برای باورهای خود یا بخشی از آن به احادیث استناد جسته یا احادیثی جعل کرده‌اند. برخی، روایات مورد استناد این فرق را به نحو زیر دسته‌بندی کرده‌اند:

۱. روایاتی که در اصل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده است، اما بر اثر گذشت زمان و نقل راوی، از راوی دیگر چنان دستخوش تغییر و تبدیل شده است که گاهی گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دشواری مشخص می‌گردد.
۲. روایاتی که در اصل از علمای اهل کتاب یا از شاگردان آنان بوده است، اما با احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنچنان در آمیخته که گاه از یکدیگر تشخیص داده نمی‌شود.
۳. روایاتی که در باب جسم بودن خدا و تشبیه او به مخلوقاتش وارد شده است.
۴. روایاتی که به سود دستگاه حاکم دستکاری و تحریف شده است.

۵. روایاتی که به سود دستگاه حاکم جعل و ساخته شده است. این روایات یا در مدح حاکمان است یا در ذم مخالفان آنها یا در تأیید سیاست خلفا و تأیید رأی و اجتهادات آنان. از همین گروه است روایاتی که بر اساس آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خروج بر سلطان جائز نهی اکید فرموده است و اطاعت حاکم را در هر حال واجب دانسته است؛ هر چند متظاهر به فسق و ظلم باشد.^{۶۲} ابن قتیبہ پس از ذکر طوایف گوناگون اعتقادی می‌گوید:

ان كل طائفة من هذه الطوائف المختلفة في المبادئ التي تعتمد عليها قد روى الاحاديث المختلفة التي تؤيد مذهبها و اتجاهها: ^{۶۳} هر کدام از این طوایف که در مبادی مورد اعتماد خود با یکدیگر اختلاف دارند، در تأیید مذهب و دیدگاه خود، روایاتی نقل کرده‌اند.

احادیث جعلی و تحریف سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله نقش بسزایی در فرقه‌گرایی بین مسلمانان داشته است که برخی از آنها بدین قرارند:

الف) عده‌ای بر اساس آیات متشابه و تکیه بر احادیث جعلی، بینش خاصی در یکی از موضوعات اعتقادی مثلاً صفات خدا پیدا کرده‌اند و بعدها این بینش پیروانی پیدا کرده و به صورت فرقه‌ای جلوه نموده است.

ب) افرادی با بینش خاص در یکی از موضوعات اعتقادی برای تثبیت و ترویج بینش و نظریه خود، احادیثی جعل کرده یا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را تحریف کرده‌اند.

ج) فرقه‌ای بدون اینکه به جعل حدیث اقدام کند، دانسته یا ندانسته از احادیث ساختگی برای تحکیم و ترویج باورهای خود مدد می‌جوید.

احادیث ساختگی در فرض نخست، سرچشمه فرقه‌سازی و در فرض دوم و سوم سبب تثبیت و ترویج فرقه‌ها شده است.

نکته جالب توجه اینجاست که وقتی باب موضوعات باز شود، احادیث واقعی نیز مظلوم واقع می‌شوند؛ زیرا اولاً در برخی موارد تشخیص حدیث واقعی از ساختگی دشوار است، ثانیاً هر فرقه‌ای ممکن است به بهانه جعل، احادیث مورد استناد فرقه مخالف خود را کنار بگذارد؛ چنان‌که برخی بدون اینکه دلیلی ارائه نمایند، اتهام جعل را به بعضی از روایات متواتر در باب خلافت یا موضوعات اعتقادی دیگر، وارد ساخته‌اند.^{۶۴}

در مجموع می‌توان گفت: یکی از زمینه‌هایی که جعل حدیث در آن به طور گسترده صورت گرفت، مسائل اعتقادی و مباحث مربوط به فرق بود. در این رابطه آنان که خود را اصحاب حدیث می‌دانستند، پیشگام‌تر بودند و تقریباً در باره همه فرقه‌های مخالف اهل حدیث به جعل و وضع پرداختند و در مواردی این جعلیات آن قدر افتضاح بوده که بعدها هیچ یک از محققان نتوانسته است آن را بپذیرد؛ با این حال در برخوردهای فرقه‌ای، همین احادیث مکرر به رخ رقیب کشیده می‌شده است. هر چند نمی‌توان گفت همه احادیث مربوط به فرق، احادیث جعلی و باطل است و در هر موردی باید بررسی شود، اما به لحاظ کلی چون چنین جریانی رخ داده است، این یک زمینه انکار عمومی است؛ مگر آنکه هر مورد با دلیل خاص ثابت شود.

بخشی از مضامین احادیث موضوعه را می‌توان این گونه فهرست کرد: اندیشه تجسیم، رؤیت خدا با چشم ظاهری و به طور کلی مباحث مربوط به صفات الهی، ترویج فکر جبر، تخریب چهره انبیا و القای تسلط شیطان بر آنان، تلاش ویژه برای تخریب شخصیت رسول خدا و آبا و اجداد ایشان، زیر سؤال بردن اصل نزول وحی بر رسول خدا، نشر مطالب منافی با عصمت انبیا، تعریف و تمجید از خلفا، مباحث مختلف مربوط به خلافت، قصه‌سرایی در موضوعات مختلف، شأن نزول آیات قرآن، صحه گذاشتن بر منابع اهل کتاب و چهره‌سازی‌ها.^{۶۵}

یکی از موضوعاتی که سهم بسیار زیادی از احادیث ساختگی را به خود اختصاص داده است، احوال صحابه و فضایل یا نکوهش آنان است. حدیث‌سازی درباره فضایل و مناقب یا مطاعن صحابه، در زمان معاویه در اوج بود. جعل‌کنندگان حدیث در زمان معاویه نخست بنابه میل و دستور وی روایاتی در مناقب معاویه و خاندان اموی و فضیلت شام ساختند و منزلت شام را در این احادیث آن قدر بالا بردند که مدینه‌الرسول و حرم مکه بدان منزلت نمی‌رسید.^{۶۶} پس از آن به حدیث‌سازی در شأن خلفا و دیگر صحابه که معاویه مدافع آنان بود، پرداختند. امام باقر علیه السلام وضعیت جعل حدیث در زمان بنی‌امیه را اینگونه ترسیم می‌کند:

[همواره] ما [اهل بیت] و دوستانمان امنیت جانی نداشتیم، ولی دروغ‌گویان و منکران به خاطر دروغ و انکارشان در هر شهر و دیاری به دربار حاکمان و قضات و عمال جور نزدیک شده و احادیث ساختگی و دروغ نقل می‌کردند و از ما نیز چیزهایی که نگفته و عمل نکرده بودیم، نقل می‌کردند تا ما را مبعوض مردم نمایند. اوج این جریان در زمان معاویه پس از درگذشت امام حسن علیه السلام بود که شیعیان مادر هر شهری به صرف گمان و اتهام کشته شده یا دست و پایشان قطع می‌شد و هر کسی نامی از ما می‌برد و به ما ارتباطی داشت، زندانی شده و مالش غارت و خانه‌اش خراب می‌گردید. این بلا تا زمان عبیداللّه بن زیاد قاتل امام حسین علیه السلام دایماً در شدت و ازدیاد بود و پس از آن، زمان حجاج فرارسید که شیعیان را به گمان و تهمتی گرفته و می‌کشت. وضعیت به گونه‌ای سخت شد که انسان آرزو داشت به او زندق و کافر گفته شود، ولی منتسب به تشیع نباشد. گاهی کسی که به خوبی و نیکی و ورع و صداقت معروف بود، احادیثی در فضیلت و برتری بعضی از حکام و والیان پیشین نقل می‌کرد که آن فضایل واقعی نبودند، لکن به خاطر اینکه عده زیادی از افراد ظاهرالصلاح آن را نقل کرده بودند، گمان به درستی این احادیث داشت.^{۶۷}

واقعیت این است که بنی امیه به ویژه معاویه، برای تحکیم حکومت و برتری بخشیدن به حزب خود و کوبیدن شیعه، از ابزارهای گوناگون بهره بردند که یکی از این ابزارها، جعل حدیث در سطح بسیار وسیع آن بود. مدائنی در کتاب *الاحداث* جعل حدیث در زمان معاویه در طی دو بخش نامه را چنین گزارش داده است:

پس از اینکه حکومت بر معاویه استوار گشت، به تمام عمال و فرماندارانش به طور متحدالملل و طی بخشنامه‌ای چنین نوشت: "من خود را از کسانی که درباره ابوتراب و خاندانش فضیلتی نقل کنند، بری‌الذمه نمودم و حمایت خود را از او برداشتم." در نتیجه این بخشنامه، خطبا و گویندگان در تمام نقاط وسیع مملکت اسلامی در بالای منابر شروع به لعن علی علیه السلام و تبری از وی نمودند و به او و خاندانش تهمت‌های زیادی زدند و نسبت‌های ناروای فراوانی دادند. در این گیرودار، مصیبت و بدبختی و بیچارگی اهل کوفه بیش از دیگران بود؛ زیرا شیعیان علی علیه السلام در کوفه بیش از سایر نقاط بودند و طبعاً فشار پسر ابوسفیان بر آنجا بیش از نقاط دیگر بود؛ لذا فرمانداری کوفه را به ضمیمه بصره به زیاد بن سمیه سپرد. زیاد از هر گوشه و کنار و از زیر هر سنگ و کلوخی شیعیان علی علیه السلام را پیدا کرده، به قتل رسانید و در دل شیعیان ترس و وحشت عجیبی ایجاد کرد؛ دست و پای آنان را قطع و چشمان آنها را از کاسه سر بیرون آورد. در نتیجه این فشارها، شیعیان از عراق فرار کرده، به نقاط دور دست پناهنده شدند و عقیده خود را از مردم مخفی کردند.... پسر ابوسفیان به فرماندارانش دستور دارد شهادت شیعیان علی علیه السلام و خاندانش را قبول نکنند و مراقب باشند که اگر در محیطشان از شیعیان و طرفداران عثمان و خاندانش و از کسانی که فضایل و مناقب عثمان را نقل می‌کنند کسانی پیدا شوند، در مجالس رسمی مورد احترام قرار بدهند و در اعزاز و اکرام آنان کوتاهی نکنند و آنچه از مناقب عثمان نقل می‌شود، با مشخصات کامل ناقل آن حدیث، به دربار معاویه در شام گزارش شود.

فرمانداران طبق این دستور عمل کردند و درباره هر کسی که جمله‌ای در فضیلت عثمان نقل می‌کرد، پرونده‌ای تشکیل دادند و حقوق و مزایایی معین کردند و این رویه سبب شد در فضایل عثمان مطالب زیادی نقل شود. در اثر این بذل و بخشش معاویه و تشویق حکام و عمال وی، جعل حدیث در تمام شهرهای اسلامی گسترده شد و هر شخص مبعوض و مردودی که در نزد یکی از عمال و استانداران معاویه حدیث و فضیلتی درباره عثمان نقل می‌کرد، بدون چون و چرا قبول شده و اسم او در دفتر عطا یا ثبت می‌شد و درباره وی نزد معاویه شفاعت می‌گردید و شفاعت درباره چنین کسی هرگز رد نمی‌شد. پس از مدتی که حدیث بسیار درباره عثمان نقل شد، معاویه به استاندارانش چنین نوشت: "حدیث درباره عثمان زیاد شده و به حد کافی به تمام نقاط مملکت رسیده است. با رسیدن این بخشنامه مردم را دعوت کنید درباره صحابه و دو خلیفه (ابوبکر و عمر) حدیث نقل کنند و هر فضیلتی که درباره ابوتراب نقل شده است، حدیثی مشابه آن درباره صحابه بیاورید که این کار مورد علاقه و باعث روشنی چشم من و کوبیدن ابوتراب و شیعیان اوست و این کار نزد آنان از نقل فضایل برای عثمان ناراحت‌کننده‌تر است". متن این نامه برای عموم مردم خوانده شد و مضمون آن در میان مردم منتشر گردید و بلافاصله اخبار زیادی در مناقب صحابه که همه‌اش جعلی و عاری از حقیقت بود، نقل گردید و در نقل چنین اخباری تلاش و کوشش فراوان شد تا جایی که این فضایل جعلی، در مناظر و در ضمن خطبه‌های نماز برای مردم خوانده می‌شد و به مسلمانان دستور داده شد آنها را به کودکان یاد بدهند؟ و از این فضایل به مقدار زیادی به اطفال و نوباوگان تعلیم داده شد که مانند آیات قرآن در حفظ آن کوشش نمودند؛ حتی به زنان و دختران و خدمتکاران هم این فضایل

نتیجه

خلاصه سخن اینکه: ممنوعیت نگارش سنت نبوی و محدود کردن نقل آن که بلافاصله پس از رحلت رسول گرامی اسلام به وقوع پیوست و تا آخر قرن اول ادامه داشت، زیان‌های جبران‌ناپذیری بر امت اسلامی وارد ساخت؛ از سویی کسانی که با دین مبین اسلام و فرهنگ آن ناآشنا بوده یا تازه آشنا شده بودند، بر کرسی تبیین معارف نشسته، میدان‌دار شدند و از سوی دیگر، با توجه به اینکه از ثبت و تدوین آنچه در اذهان و دل‌های مسلمانان از بیانات و اعمال رسول خدا نقش بسته بود، جلوگیری به عمل آمد، بعدها زمینه تحریف و جعل احادیث هموار شد؛ چه اینکه وقتی زمان تدوین فرارسید، همین احادیث تحریف یا جعل شده به متون حدیثی راه یافت؛ زیرا اولاً عده زیادی از صحابه در قید حیات نبودند؛ ثانیاً پس از این همه فاصله زمانی به طور طبیعی مطالب به طور روشن و شفاف در ذهن افراد نمی‌ماند؛ از این رو احادیث فراوانی از موضوعات و مجعولات به نام احادیث رسول خدا ﷺ در کتب ثبت گردید یا در افواه رایج شد.

به نظر می‌رسد جالب توجه باشد که به صورت موضوعی، ابواب گوناگون عقایدی و عملی بررسی شود و روایاتی که در این ابواب آمده و نشان و اثر وضع در آنها آشکار است، مورد بررسی قرار گیرند. این بحث افزون بر اهمیت آن از جهت تاریخی به دلیل بهتر نمایان ساختن جریان جعل، برای تشخیص احادیث صحیح از غیر صحیح نیز معیارهای روشن‌تری به دست می‌دهد.

پی‌نوشت‌ها

۱. محمد بن احمد ذهبی، *تذکره الحفاظ*، ج ۱، ص ۹.
۲. محمد ابن ماجه، *سنن ابن ماجه*، ج ۱، ص ۳۵، ح ۲۸؛ محمد بن احمد ذهبی، همان، ج ۱، ص ۱۲.
۳. ابن سعد واقدی، *الطبقات الکبری*، ج ۵، ص ۱۸۸؛ احمد خطیب بغدادی، *تقیید العلم*، ص ۵۳.
۴. ابن سعد واقدی، همان، ج ۵، ص ۱۸۸؛ احمد خطیب بغدادی، همان.
۵. علاء‌الدین متقی هندی، *کنز العمال*، ج ۱۰، ص ۲۹۵، ح ۲۹۴۱۹.
۶. اسماعیل ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۸، ص ۱۰۷؛ مرتضی عسکری، *نقش ائمه در احیاء دین*، ج ۱، ص ۱۵۴.
۷. محمد بن احمد ذهبی، همان، ج ۱، ص ۷۰۴؛ مرتضی عسکری، *معالم المدرستین*، ج ۲، ص ۴۶.
۸. عبداللّه بن بهرام دارمی، *سنن دارمی*، ج ۱، ص ۱۳۶؛ ابن سعد واقدی، همان، ج ۲، ص ۳۵۴.
۹. عبدالحسین امینی، *الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب*، ج ۱، ص ۲۸۳.
۱۰. علاء‌الدین متقی هندی، همان، ج ۱۰، ص ۲۹۷، ح ۲۹۴۷۳.
۱۱. احمد بن حنبل، *مسند*، ج ۵، ص ۴۹۲.
۱۲. ابن سعد واقدی، همان، ج ۶، ص ۷؛ علاء‌الدین متقی هندی، همان، ج ۱۰، ص ۲۹۲، ۲۸۵ و ۲۹۵؛ احمد خطیب بغدادی، همان، ص ۵۰.
۱۳. محمود ابوریه، *اضواء علی السنة المحمدیة او دفاع عن الحدیث*، ص ۵۱.
۱۴. صائب عبدالحمید، *تاریخ السنة النبویة*، ص ۲۸؛ علاء‌الدین متقی هندی، همان، ج ۱۰، ص ۲۹۷، ح ۲۹۵۱۰.
۱۵. محمد بن احمد ذهبی، همان، ج ۱، ص ۱۰؛ مرتضی عسکری، *نقش ائمه در احیاء دین*، ج ۱، ص ۱۷۶.
۱۶. ابن عبدالبر قرطبی، *جامع بیان العلم و فضله و ما ینبغی فی روایتہ و حملہ*، ج ۱، ص ۸۷؛ مرتضی عسکری، *نقش ائمه در احیاء دین*، ج ۱، ص ۱۷۶.
۱۷. محمد بن جریر طبری، *تاریخ الامم و الملوک*، ج ۳، ص ۲۷۳.
۱۸. محمود ابوریه، همان، ص ۴۶.
۱۹. عبداللّه بن بهرام دارمی، همان، ج ۱، ص ۸۸، ح ۴۵۳؛ احمد بن حنبل، همان، ج ۳، ص ۲۸۵، ح ۱۰۷۰۱.
۲۰. عبداللّه بن بهرام دارمی، همان، ح ۴۵۴.

۲۱. احمد بن حنبل، همان، ج ۶، ص ۲۳۲، ح ۲۱۰۶۹.
۲۲. همان، ج ۳، ص ۳۸۵، ح ۱۰۷۰۸.
۲۳. احمد خطیب بغدادی، همان، ص ۳۷-۴۹.
۲۴. نجم: ۲-۴.
۲۵. محمد بن عیسیٰ ترمذی، سنن، ص ۷۶۴، ح ۲۶۶۷.
۲۶. همان.
۲۷. علاء الدین متقی هندی، همان، ج ۱۰، ص ۲۲۱ و ۲۹۴، ح ۲۹۱۶۷ و ۲۹۴۸۸؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۴۵، ح ۷.
۲۸. محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح البخاری، ج ۴۸، باب کتابة العلم، ح ۲.
۲۹. محمد بن عیسیٰ ترمذی، همان، باب ماجاء من الرخصة فيه، ص ۷۶۶، ح ۲۶۷۵.
۳۰. احمد بن حنبل، همان، ج ۲، ص ۴۱۹، ح ۶۸۹۱.
۳۱. همان، ج ۲، ص ۴۳۴، ح ۶۹۷۹.
۳۲. عبد الله بن بهرام دارمی، همان، ج ۱، ص ۹۲، ح ۴۸۷؛ ابوداود سجستانی، سنن، ج ۱، ص ۴۲۹، ح ۱؛ احمد بن حنبل، همان، ج ۲، ص ۳۴۵، ح ۶۴۷۴.
۳۳. محمد باقر مجلسی، همان، ج ۲، ص ۱۴۷ و ۱۵۱، ح ۱۸ و ۳۵.
۳۴. احمد خطیب بغدادی، همان، ص ۷۱.
۳۵. محمد بن اسماعیل بخاری، همان، باب کتابة العلم، ص ۴۸، ح ۱.
۳۶. علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۴۰۳-۴۱۵.
۳۷. محمد بن اسماعیل بخاری، همان، ص ۸۰۳، کتاب بدء الخلق، باب صفة ابليس، ص ۸۰۳؛ مسلم قشیری نیشابوری، صحیح مسلم، کتاب ۴۵، باب ۲۵، ص ۹۷۷، ح ۸۸ و ص ۸۹۶، ح ۱۳۹-۱۴۱؛ احمد بن حنبل، همان، ج ۷، ص ۳۲۱، ۱۵۴ و ۳۷۰، ح ۲۴۲۳۴، ۲۵۳۵۵ و ۲۵۷۰۰.
۳۸. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۳۸.
۳۹. عبد الله بن مسلم ابن قتیبه دینوری، المعارف، ص ۲۵.

۴۰. علی سامی نشار، نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام، ج ۱، ص ۶۹؛ مرتضی عسکری، نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱، ص ۲۵۶.
۴۱. جلال‌الدین سیوطی، الدر المثلثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۷، ص ۲۷۶، ذیل آیه اغافر.
۴۲. عبداللہ بن بہرام دارمی، همان، ج ۱، ص ۸۵ ح ۴۳۸، احمد بن حنبل، همان، ج ۴، صص ۳۷۶ و ۵۱۳، ج ۴۷۳۶ و ۱۵۴۳۷؛ ذبیح اللہ صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ج ۱، ص ۳۲؛ مرتضی عسکری، نقش ائمه در احیاء دین، ج ۶، ص ۱۱۵-۱۱۶.
۴۳. اسماعیل ابن کثیر، همان، ج ۸، ص ۱۰۹؛ محمود ابوریہ، همان، ص ۱۱۷.
۴۴. طیب بن عبداللہ بامخرمه، قلادة النحر فی وفيات اعیان الدهر، ج ۱، ص ۲۹۶؛ مرتضی عسکری، نقش ائمه در احیاء دین، ج ۶، ص ۱۰۸؛ جعفر سبحانی، بحوث فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۱۵.
۴۵. ابی اسحاق احمد بن محمد ثعلبی، قصص الأنبیاء المسمی بعرائس المجالس، ص ۱۸.
۴۶. ابن ابی فراس ورام، تنبیه الخواطر و نزہة النواظر (معروف به مجموعہ ورام)، ج ۲، ص ۵.
۴۷. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۶۷.
۴۸. مرتضی عسکری، معالم المدرستین، ج ۲، ص ۴۸-۴۹.
۴۹. ابوالفرج محمد بن یعقوب ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۴۳.
۵۰. محمد بن اسماعیل بخاری، همان، باب کیف یقبض العلم، ص ۴۶؛ ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۱، ص ۲۵۶.
۵۱. سید حسن صدر، تأسیس الشیعة، ص ۲۷۸-۲۷۹.
۵۲. جلال‌الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۰؛ سید حسن صدر، همان، ص ۲۷۸.
۵۳. محمود ابوریہ، همان، ص ۸-۹.
۵۴. احمد بن عبداللہ ابو نعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۹، ص ۳۹؛ محمود ابوریہ، همان، ص ۱۳۷.
۵۵. عبدالحسین امینی، همان، ج ۵، ص ۲۹۲-۲۹۳؛ جعفر سبحانی، همان، ج ۱، ص ۱۰۷.
۵۶. برای اطلاعات بیشتر از حجم موضوعات، ر.ک: عبدالحسین امینی، همان، ج ۵، ص ۲۸۸-۲۹۲.
۵۷. محمود ابوریہ، همان، ص ۲۲.

۵۸. کتاب‌هایی مانند: *تأویل مختلف الحدیث اثر ابن قتیبہ، اضواء علی السنۃ المحمدیۃ* اثر محمود ابوری، *الاحادیث الضعیفۃ و الموضوعۃ* اثر رامز خالد، *سیری در صحیحین* اثر محمدصادق نجمی، *الموضوعات* اثر عبدالرحمن محمدعثمان و *نقش ائمه در احیای دین* اثر سیدمرتضی عسکری از این قبیل است.
۵۹. ر.ک: محمدبن اسحاق ابن خزیمه، *التوحید و اثبات صفات الرب*، باب اخبار رؤیة النبی، ص ۴۰ و باب اثبات الید و اثبات الاصابع، ص ۳۹-۵۳؛ محمدبن اسماعیل بخاری، همان، کتاب الاستئذان، ص ۱۵۷۴، ح ۶۲۲۷. کتاب التوحید، ص ۱۸۶۸، ح ۷۴۵۱ و کتاب التهجد، ص ۲۷۰، ح ۱۱۴۵.
۶۰. محمدبن اسماعیل بخاری، همان، کتاب الغسل، ص ۸۳ ح ۲۷۸ و کتاب النکاح، ص ۱۳۰۶، ح ۵۰۸۳؛ احمدبن حنبل، همان، ج ۶، ص ۱۰۷.
۶۱. محمدبن اسماعیل بخاری، همان، کتاب بدء الخلق، ص ۸۰۰ ح ۳۲۶۸. کتاب مناقب الانصار، ص ۹۵۹، ح ۳۹۲۵. کتاب الطب، ح ۵۷۶۳ و ۵۷۶۵ و ۵۷۶۶ و کتاب فضائل القرآن، ص ۱۲۹۶، ح ۵۰۳۷ و ۵۰۳۸.
۶۲. مرتضی عسکری، *نقش ائمه در احیاء دین*، ج ۹، ص ۱۰.
۶۳. ر.ک: هاشم معروف حسینی، *الموضوعات فی الآثار و الاخبار*، ص ۱۱۴.
۶۴. ر.ک: جرجانی، *شرح المواقف*، ج ۸، ص ۳۶۱-۳۶۲؛ محمود ابوری، همان، ص ۲۳۲.
۶۵. برای اطلاع بیشتر در این زمینه، ر.ک: مرتضی عسکری، *نقش ائمه در احیاء دین*، ج ۴، ص ۲۱۶-۴۵۱ و ج ۵، ص ۷-۷۶؛ جعفر سبحانی، همان، ج ۱، ص ۱۱۶-۱۳۴.
۶۶. ر.ک: محمود ابوری، همان، ص ۱۲۹.
۶۷. ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱۱، ص ۴۴؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۴، ص ۸۶.
۶۸. ر.ک: ابن ابی الحدید، همان، ج ۱۱، ص ۴۴-۴۶؛ محمدصادق نجمی، *سیری در صحیحین*، ص ۶۸-۷۰.

منابع

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، الطبعة الثانية، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۷ق.
۲. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ج ۸، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۳. —، فتح الباری، ج ۱، بیروت، المكتبة العصرية، ۱۴۲۴ق.
۴. ابن حنبل، احمد، مسند، ج ۲-۷، الطبعة الثالثة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۱۵ق.
۵. ابن خزیمه، محمد بن اسحاق، التوحید و اثبات صفات الرب، الرياض، مكتبة الرشد، ۱۴۱۸ق.
۶. ابن عبدالبر قرطبی، ابو عمر یوسف، جامع بیان العلم و فضله، ج ۱، الطبعة الثانية، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیة، [بی تا].
۷. ابن قتیبہ دینوری، عبداللہ بن مسلم، المعارف، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۴ق.
۸. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایة و النہایة، ج ۸، بیروت، مكتبة المعارف، دار ابن حزم، [بی تا].
۹. ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن، ج ۱، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۹ق.
۱۰. ابن ندیم، ابوالفرج محمد بن یعقوب، الفهرست، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۶ق.
۱۱. ابوریة، محمود، اضواء علی السنة المحمدیة او دفاع عن الحدیث، بیروت، اعلمی، [بی تا].
۱۲. ابو مخرمة، طیب بن عبداللہ، قلادة النحر فی وفيات اعیان الدهر، بیروت، دار المنهاج، ۱۴۰۷ق.
۱۳. ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبداللہ، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۹، [بی جا]، مطبعة السعادة، ۱۳۹۹ق.
۱۴. احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، ج ۱، تهران، دار الحدیث، ۱۴۱۹ق.
۱۵. امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب، ج ۱، الطبعة الثالثة، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۳۸۷ق.
۱۶. بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۳ق.
۱۷. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۶ق.
۱۸. ثعلبی، احمد بن محمد، قصص الانبیاء المسمی بعرائس المجالس، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۵ق.
۱۹. جرجانی، شرح المواقف، ج ۸، قم، شریف رضی، ۱۴۱۵ق.

٢٠. حسینی، هاشم معروف، *الموضوعات فی الآثار و الاخبار*، بیروت، دارالتعارف، ١٤٠٧ق.
٢١. خطیب بغدادی، احمد بن علی، *تقیید العلم*، بیروت، المكتبة العصرية، ١٤٢٢ق.
٢٢. دارمی، عبدالله بن بهرام، *سنن*، ج ١ و ٢، بیروت، دارالفکر، ١٤٢٥ق.
٢٣. ذهبی، محمد بن احمد، *تذکرة الحفاظ*، ج ١، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤١٩ق.
٢٤. سامی نشار، علی، *نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام*، ج ١، الطبعة التاسعة، قاهره، دارالمعارف، [بی تا].
٢٥. سبجانی، جعفر، *بحوث فی الملل و النحل*، ج ١، قم، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، ١٤٢٧ق.
٢٦. سجستانی، ابی داوود، *سنن*، ج ١، بیروت، دارالمعرفة، ١٤٢٢ق.
٢٧. سیوطی، عبدالرحمن، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، ج ٧، بیروت، دارالفکر، ١٤٢٠ق.
٢٨. —، *تاریخ الخلفاء*، بیروت، دارالقلم، ١٤٠٦ق.
٢٩. صدر، حسن، *تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام*، ج ٢، قم، اعلمی، ١٣٧٥ش.
٣٠. صفا، ذبیح الله، *تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم*، ج ١، تهران، دانشگاه تهران، ١٣٢٩ش.
٣١. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، ج ٣، الطبعة الرابعة، بیروت، اعلمی، ١٤٠٣ق.
٣٢. عبدالحمید، صائب، *تاریخ السنة النبویة*، [بی جا]، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیة، ١٤١٨ق.
٣٣. عسکری، مرتضی، *معالم المدرستین*، ج ٢، تهران، مؤسسه البعثة، ١٤٠٥ق.
٣٤. —، *نقش ائمه در احیای دین*، ج ٤، ٦، تهران، مجمع علمی اسلامی، ١٣٧٤ش.
٣٥. قشیری، مسلم بن حجاج، *الصحيح*، بیروت، المكتبة العصرية، ١٤٢٤ق.
٣٦. متقی هندی، علاءالدین علی بن حسام الدین، *کنز العمال*، ج ١٠، بیروت، مؤسسه الرساله، ١٤٠٩ق.
٣٧. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، ج ٢ و ٤، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ١٤١٢ق.
٣٨. مسعودی، علی بن الحسین، *مروج الذهب*، ج ٢، ٢، قم، دارالهجرة، ١٤٠٤ق.
٣٩. نجمی، محمدصادق، *سیری در صحیحین*، قم، بوستان کتاب، ١٣٨٦ش.
٤٠. واقدی، ابن سعد، *الطبقات الكبرى*، ج ٥، ٦، بیروت، دارصادر، ١٣٧٦ق.
٤١. ورام، ابن ابی فراس، *تنبيه الخواطر و نزهة النواظر*، ج ٢، بیروت، دارالتعارف و دارصعب، [بی تا].